

مختار نامه عطار نیشابوری
باب بیست و دوم: در روی به آخرت
آوردن و ترک دنیا کردن

فهرست مطالب

- شماره ۱: دنیا که برای ره گذر باید داشت ۳
- شماره ۲: کر مرد رهی، رخت به دریا انداز ۴
- شماره ۳: چون مرک داکند به غرقاب ترا ۵
- شماره ۴: چون حربه بود اندک و بسیار بود ۶
- شماره ۵: دیدی تو که محنت زده و شاد ببرد ۷
- شماره ۶: عمری به هوس گذاشتی خیر و بد ۸
- شماره ۷: دانی تو که هر که زادناچار ببرد ۹
- شماره ۸: چون قاعده بقای ماعین فناست ۱۰
- شماره ۹: کارت همه چون که خوردن و خشن بود ۱۱

- شماره ۱۰: تو بیخبری و تا خبر خواهد بود ۱۲
- شماره ۱۱: چون مردن تو چاره یکبارگی است ۱۳
- شماره ۱۲: چون پنداری در بهمانا افتاد ۱۴
- شماره ۱۳: بر لوح دلت نقش دو عالم رقم است ۱۵
- شماره ۱۴: کر مرد ره‌ی، حدیث عالم چه کنی ۱۶
- شماره ۱۵: ای دل صفت نفس بد اندیش مکیر ۱۷
- شماره ۱۶: چون بسیارست ضعف در ایمانت ۱۸
- شماره ۱۷: گفתי تو که مرگ چیست ای مینایی ۱۹
- شماره ۱۸: ای جان سبک روح! گران سنگی چیست ۲۰
- شماره ۱۹: در عالم محنت به طرب آمدی ۲۱

- شماره ۲۰: ای آنکه همیشه نفس خستودکنی ۲۲
- شماره ۲۱: بر هر وجهی که بسته اسبابی ۲۳
- شماره ۲۲: تا کی ز غم زیان و سودت آخر ۲۴
- شماره ۲۳: دروا که به درو نگمان خواهی شد ۲۵
- شماره ۲۴: چون قاعده وجود پنداشتن است ۲۶
- شماره ۲۵: دل از طرب زمانه برداشتنیست ۲۷
- شماره ۲۶: آن چیست مرا از غم و تیار که نیست ۲۸
- شماره ۲۷: جانی است درین راه خطرناک شده ۲۹
- شماره ۲۸: از عمر، تمام بهره، برداشته کیر ۳۰
- شماره ۲۹: هر دیده که روی در معانی آورد ۳۱

- شماره ۳۰: عشاق که قصه دل افروز کنند ۳۲
- شماره ۳۱: هر روز ز دل بر سر آتش میاش ۳۳
- شماره ۳۲: تا چند در فتح جان در بندی ۳۴
- شماره ۳۳: هم تن ز وجود جان فرو خواهد ماند ۳۵
- شماره ۳۴: کردید هوری جمله نگو باید دید ۳۶
- شماره ۳۵: کر عقل تو کامل است کم خور غم خویش ۳۷

شماره ۱: دنیا که برای ره‌گذر باید داشت

از زودگذر شش خبر باید داشت	دنیا که برای ره‌گذر باید داشت
بر هیچ منه‌دلت که بر باید داشت	چون میدانی که سخت دردی است فراق

شماره ۲: کرمردرہی، رخت بہ دریا انداز

کرمردرہی، رخت بہ دریا انداز سربار، برو، بر سر غوغا انداز
بارنج و بلا و محنت امروز بساز ناز و طرب و عیش بہ فردا انداز

شماره ۳: چون مرگ در اکلند به غرقاب ترا

چون مرگ در اکلند به غرقاب ترا	با خاک برد بادل پرتاب ترا
چون کور ز پیش داری و مرگ از پس	چون میاید دین میان خواب ترا

شماره ۴: چون هرچه بود اندک و بسیار نبود

چون هرچه بود اندک و بسیار نبود	در زیر دیار چرخ دیار نبود
هر چند جهان خوشست بگذار زیاد	امکار که هرچه بود امکار نبود

شماره ۵: دیدی تو که محنت زده و شاد ببرد

دیدی تو که محنت زده و شاد ببرد	شاگرد به خاک رفت و استاد ببرد
آن دم مردی که زادبومی از مادر	این مایه بدان که هر که او زاد ببرد

شماره ۶: عمری به هوس گذاشتی خیز و برو

عمری به هوس گذاشتی خیز و برو	سهربر که و مه فراشتی خیز و برو
زین میش جهان نمیرسد حصه تو	چون نوبت خویش داشتی خیز و برو

شماره ۷: دانی تو که هر که زادناچار ببرد

دانی تو که هر که زادناچار ببرد به از چو من و چون ز تو بسیار ببرد
هر روز بمیر صدره وزنده بباش کاسان نبود ترا به یکبار ببرد

شماره ۸: چون قاعدهٔ بقای ماعین فناست

چون قاعدهٔ بقای ماعین فناست	بر عین فنا کار بتوان آراست
بر خیز که آن زمان که بنشستی راست	چه سود که نانشته بر باید خاست

شماره ۹: کارت همه چون که خوردن و خفتن بود

کارت همه چون که خوردن و خفتن بود	میلست همه در شتون و گفتن بود
بنشین که من و تو را دین دار غرور	مقصود ز آمدن، همه رفتن بود

شماره ۱۰: توییخبری و تاخبر خواهد بود

توییخبری و تاخبر خواهد بود	از جمله عالمت گذر خواهد بود
بر خیز که ایجا که فرو آمد های	آرا که کسی دگر خواهد بود

شماره ۱۱: چون مردن تو چاره یکبارگی است

چون مردن تو چاره یکبارگی است	مردانه بمیر! این چه بیچارگی است
تو خون و نجاستی و مشی رک و پی	امکار نبود، این چه غم خوارگی است

شماره ۱۲: چون پنداری در به ما افتاد

چون پنداری در به ما افتاد	صد فرعون ز ما به صحرا افتاد
پر مشغله و خروش کردی عالم	کافوس که شبی به دریا افتاد

شماره ۱۳: بر لوح دلت نقش دو عالم رقم است

بر لوح دلت نقش دو عالم رقم است	رو لوح بشوی و ز ناحق دو دم است
و ر با عدمت بر نداشتت عدم است	انگار نژادهای بمیر این چه غم است

شماره ۱۴: کر مرد رہی، حدیث عالم چه کنی

کر مرد رہی، حدیث عالم چه کنی	از جان بگذر ز رحمت جان ہم چه کنی
ای بی معنی! اگر چنان جان بخشی	جان خواست ز تو، این همه ماتم چه کنی

شماره ۱۵: ای دل صفت نفس بداندیش مکیر

ای دل صفت نفس بداندیش مکیر	بر جمل، پی صورت ازین بیش مکیر
کوتاهی عمر مکر غره مباحش	چندین اهل دازد در پیش مکیر

شماره ۱۶: چون بسیارست ضعف در ایمانت

چون بسیارست ضعف در ایمانت	هرگز نبود حدیث مرگ آسانت
چندین مکر می زمرگ اگر جان داری	کان میاید که باز خند و جانت

شماره ۱۷: گفتی تو که مرگ چیست ای مینایی

مرگ آینهٔ فضیحت و رسوائی	گفتی تو که مرگ چیست ای مینایی
باخویش ببردت که نبود آنجایی	یک ذره کز این حدیث بر جانت تافت

شماره ۱۸: ای جان سبک روح! کران سکنی چیست

ای جان سبک روح! کران سکنی چیست	نارفته دو گام، در ره، این لکنی چیست
در آمدنت دنجوشی و شادی بود	پس در شدنت این همه دلگشایی چیست

شماره ۱۹: در عالم محنت به طرب آمدی

در دنیای و خشک لب آمدی	در عالم محنت به طرب آمدی
آخر به وجود از چه سبب آمدی	آسوده و آرمیده بودی به عدم

شماره ۲۰: ای آنکه همیشه نفس خشنود کنی

ای آنکه همیشه نفس خشنود کنی وین کار که نیست کردنی زود کنی
از یک یک جو چوباز خواهند خواست هر روز اگر جوی خوری سود کنی

شماره ۲۱: برهرو جی که بته اسایی

برهرو جی که بته اسایی مرکت کند آ که که کنون در خوابی
دست که زیوستن او ینجبری تا از تو نبرند، خبر کی یایی

شماره ۲۲: تاکی زغم زیان و سودت آخر

تاکی زغم زیان و سودت آخر	در سینه و دل آتش و دودت آخر
روزی دو درین کلخن پر غم بودی	امگار نبودهای چه بودت آخر

شماره ۲۳: در داکه به دردناکمان خواهی شد

دردا که به دردناکمان خواهی شد دل سوخته در فراق جهان خواهی شد

گر خاک جهان بر سر خود خواهی ریخت بباد به دست از جهان خواهی شد

شماره ۲۴: چون قاعده وجود نداشتن است

چون قاعده وجود نداشتن است	و افزون طلبی ماکم انکاشتن است
تا چند چو کرم پیلد بر خویش تیم	چون حرحه تنیده، رسم، بگذاشتن است

شماره ۲۵: دل از طرب زمانه برداشت نیست

دل از طرب زمانه برداشت نیست	وافزون طلبی ماکم امکا شت نیست
تا چند چو کرم پیله بر خویش تیمم	چون هر چه تیدایم بکذا شت نیست

شماره ۲۶: آن چیست مرا از غم و تیار که نیست

آن چیست مرا از غم و تیار که نیست	وز ناکامی اندک و بسیار که نیست
از جمله رُخ و خرج این عالم خاک	بادی است مراد سرو و مکار که نیست

شماره ۲۷: جانی است درین راه خطرناک شده

جانی است درین راه خطرناک شده تن زیر زمین ز نیک و بد پاک شده
بس رهگذری که بگذرد بر من و تو مایخبر از هر دو جهان خاک شده

شماره ۲۸: از عمر، تمام بهره، برداشته گیر

از عمر، تمام بهره، برداشته گیر	هر تخم که دل میطلبد کاشته گیر
اول بر خیز و هر چه کرد آوردی	آخر به دینج جمله بگذاشته گیر

شماره ۲۹: هر دیده که روی در معانی آورد

هر دیده که روی در معانی آورد	بیشک ز کمال زندگانی آورد
بر باد رفته عمر که هر لحظه ز عمر	صد ملک به دست می‌توانی آورد

شماره ۳۰: عشاق که قصه دل افروز کنند

عشاق که قصه دل افروز کنند جان، بمحو چراغ در سرسوز کنند
باخویش حساب خود شب و روز کنند فردای قیامت خود امروز کنند

شماره ۳۱: هر روز ز دل بر سر آتش میباش

هر روز ز دل بر سر آتش میباش	خاک کف پای خلق سرکش میباش
هر شب ز جگر نواله در هم میبج	در خون مینر نواله و خوش میباش

شماره ۳۲: تاچند در فتوح جان در بندی

تاچند در فتوح جان در بندی	در پیش بت نفس میان در بندی
گر میخواستی که بر تو بکشاید کار	از نیک و بد خلق زبان در بندی

شماره ۳۳: هم تن ز وجود جان فرو خواهد ماند

هم تن ز وجود جان فرو خواهد ماند	هم جان ز همه جهان فرو خواهد ماند
بگشای زبان لطف با جمله خلق	کز نیک و بدت زبان فرو خواهد ماند

شماره ۳۴: کردید هوری حمله نکو باید دید

کردید هوری حمله نکو باید دید	بر باید رفت و پس فرو باید دید
بنگرب دخت سرگونسا که چیست	یعنی همه شاخ صنغ او باید دید

شماره ۳۵: کر عقل تو کامل است کم خور غم خویش

هر کس را عالمی و تو عالم خویش	کر عقل تو کامل است کم خور غم خویش
بر خود بگری و خود بکن ماتم خویش	کس ماتم تو، چنانکه باید، نکند